

فصل نوزدهم

سرمایه ویژه معاملات پولی

جزئی از سرمایه صنعتی و بازرگانی همواره شکل پول دارد، اما پول - سرمایه به معنای اعم نیست، فقط پول - سرمایه خاص امور فنی در فرایند گردش سرمایه برای کل طبقه سرمایه دار است. این جزء خود را از کل سرمایه جدا می کند و عهده دار معاملات پولی است. معاملاتی که نیاز تمامی سرمایه داران اعم از صنعتی یا بازرگان است. این جزء است که «سرمایه خاص معاملات پولی» نام دارد. سرمایه در شکل پول فقط جایی که سرمایه گذاری جدید رخ می دهد، نقطه آغاز و انجام حرکت است، در سایر موارد، در مورد سرمایه حاضر در روند بازتولید، نقطه آغاز و انجام، خود یک لحظه گذار است. دگرپسویی سرمایه صنعتی در فاصله خروج از محیط خاص تولید تا بازگشت به این محیط، با فرمول: $w-g-w'$ (کالا - پول - کالا +) مشخص می شود. $g-w$ (پول - کالا) سرمایه صنعتی برای سرمایه بازرگانی همواره

$w-g-w$ است. اما سرمایه بازرگانی $g-w$ (پول - کالا) و $w-g$ (کالا - پول) را به طور همزمان انجام می دهد. تاجر دو سرمایه مجزا، برای تحقق پول - کالا در یک جا و کالا - پول در جای دیگر ندارد. همان پولی را که صرف خرید کالا می نماید، از راه فروش آن به چنگ می آرد. در زمان واحد، با یک دست می خرد و با دست دیگر می فروشد. این عمل صرفاً فنی پرداخت و دریافت پول، عملی که در عین حال نقش پول را به مثابه وسیله پرداخت برجسته می سازد، نیازمند مفاصا حساب های تهاتری و محاسبات موازنه ای است. اموری که انجام آنها یک جزء از هزینه دوران را تشکیل می دهد. اموری که منشأ هیچ ارزش یا اضافه ارزشی نمی باشد، هرچه حجم آنها کمتر و زمان انجامشان کوتاهتر شود به نفع سرمایه است و درست به همین دلیل هم، سرمایه در چهارچوب تقسیم کار خودپوی درونی، جزئی از کل خود را با ظاهر مجزا و مستقل عهده دار انجام این امور برای طبقه سرمایه دار کرده است.

جزء معینی از سرمایه باید مستمراً به صورت ذخیره و در شکل وسیله خرید، وسیله پرداخت، سرمایه منتظر پیش ریز، سرمایه در حال بازگشت، موجود و در اختیار باشد. این ذخیره سازی نیاز مبرم دریافت، پرداخت، حسابداری، حتی اداره یا حفظ خود اندوخته نیز هست. بر همین مبنی است که ذخیره مستمراً به وسائل گردش و وسائل پرداخت تبدیل می شود. با فروش و دریافت سررسیدها مجدداً تشکیل می گردد، این بخش از امور دائمی سرمایه داری، توسط سرمایه ای انجام می گیرد که همواره شکل پول دارد. حالتی متمایز از کل سرمایه احراز کرده است، وظائفی را به دوش می کشد که صرفاً جنبه فنی دارند و برای این کار هزینه ای در پی می آرد که جزئی از هزینه گردش به حساب می آید.

تقسیم کار درونی سرمایه داری با واگذاری عملیات فنی بالا به یک جزء معین از کل سرمایه، عملیات مذکور را وظیفه خاص لایه ای از طبقه سرمایه دار می کند. سرمایه پیش ریز در این حوزه را مثل جاهای دیگر به سوی تمرکز می راند. در اینجا تقسیم کار دیگری نیز در درون تقسیم کار مورد اشاره رخ می دهد. عملیات مذکور اولاً به رشته های مختلفی تقسیم می شود، ثانیاً در درون هر رشته کارگاههایی تشکیل می گردد، ادارات بزرگ و متعدد با شمار کثیر دفتردار، صندوقدار که امور پرداخت پول، تحویل داری، تسویه حسابهای پس انداز و جاری، نگهداری پول را به عهده می گیرند و مدام کثیرتر و گسترده تر می شوند.

ریشه تجارت پول یا کالای پولی (سرمایه خاص معاملات پولی) را باید در مراودات بین المللی جستجو نمود. به محض اینکه ممالک مختلف دارای سیستم های متمایز مسکوک شدند، تاجران دست اندر کار مبادلات فراکشوری، خود را نیازمند تبدیل پول داخلی به سکه رایج ممالک دیگر دیدند. تجارت پول از اینجا جوشید، بانکهای تبدیل مسکوک شروع

به پیدایش و رشد کردند. بانکهای که سکه یک کشور را با سکه کشور دیگر یا با طلا و نقره به عنوان پول های جهانی مبادله می نمودند. در همین راستا طلا و نقره نیز نقش پول بانکی احراز می نمودند.

پول داخلی در نقش خود به عنوان پول بین المللی هویت کشوری خود را از دست می دهد. لباس پول دیگر می پوشد. همه پول ها تحویل به طلا و نقره می شوند. همین فلزات نفیس نیز که همزمان نقش وسیله گردش کالا در یک سو و پول جهانی در سوی دیگر را بازی می کنند، راه تحویل به نسبت ارزشی متقابل مستمرا در حال تغییر خود را می پیمایند. بر همین اساس تجارت شمش ابتدائی ترین شکل تجارت پول است که از وظیفه دوگانه پول به مثابه پول داخلی و خارجی نشأت می گیرد. بحث را جمع کنیم، از روند تولید سرمایه داری و اقتصاد کالائی کلا نتایج زیر قابل استخراج است. اولاً- جزئی از سرمایه قهرا باید گنج آسا، در شکل پول، برای انجام امور خرید، پرداخت، ذخیره سرمایه گذاری موجود باشد. این اولین شکل گنج سازی است که در شیوه تولید سرمایه داری باز آفرین می شود، به هنگام توسعه سرمایه تجاری یا حداقل برای این شکل سرمایه به وجود می آید. این امر هم در مورد دوران داخلی، هم بین المللی صدق می کند. گنج مورد گفتگو همیشه روان است، مدام وارد دوران می شود و از آن خارج می گردد. شکل دوم گنج سازی در این شیوه تولید، سرمایه راکد منتظر پیش ریز است. این گنج سازی ها اموری را الزامی می سازند، محافظت و حسابداری از جمله این امور هستند.

ثانیاً- خرج کردن پول به گاه خرید، وصول پول در زمان فروش، پرداخت ها، دریافت ها، تسویه حسابها در گام نخست توسط صراف انجام گرفت. او بود که به مثابه صندوقدار عهده دار انجام این امور برای تاجر و سرمایه دار صنعتی شد. در بررسی پول در کتاب اول تشریح شد که پیشینه زایش و شکل گیری آن به مرحله دوران ساده کالاها می رسد. از آن زمان به بعد حرکت و حجم پولی که وسیله خرید و پرداخت است توسط پروسه دگرسانی، حجم و سرعت و اگر د کالاها تعیین می شود. دگرسانی خود صرفاً مرحله ای از روند باز تولید است، دستیابی به طلا و نقره به عنوان پول نیز از بطن داد و ستد مستقیم کالائی، دو کالای طلا و نقره محقق گردید. در این میان حرکت پول به مثابه وسیله خرید و پرداخت در فاصله مرزهای داخلی تابعی از مبادلات کالا در داخل بود. حرکت فلزات گرانبها در بازار جهانی نیز از مبادلات کالا در سطح بین المللی تبعیت می نمود.

گردش پول در مجموع، در همه وجوه خود نتیجه دوران کالا است. چیزی که از منظر سرمایه داری بیانگر روند دوران سرمایه است. این نکته در همان حال متضمن این معنی است که تجارت پول فقط میانجی گردش پول نیست، گردش پول به عنوان حلقه ای از دوران کالائی برای معاملات پولی، داده از پیش موجودی است. آنچه تجارت پول انجام می دهد اقدامات فنی گردش پول است که به وسیله تجارت مذکور متمرکز می گردد، کوتاه تر و ساده تر می شود. تجارت پول گنج پدید نمی آرد، اموری فنی را انجام می دهد که کار گنج سازی را مقرون به صرفه می نماید، اندوخته مورد نیاز برای خریده ها و پرداخت ها وقتی به طور مشترک توسط طبقه سرمایه دار مورد استفاده قرار گیرد، در قیاس با اینکه هر سرمایه دار به شکل مجزا مجبور به تشکیل چنین اندوخته ای باشد، هزینه بسیار کمتری خواهد داشت. سرمایه خاص معاملات پولی فلزات گرانبها را نمی خرد اما به مجرد آنکه سرمایه تجاری آن را خریداری کند، وسیله توزیع فلزات مزبور می شود. سرمایه خاص معاملات پولی آنجا که به مثابه وسیله پرداخت عمل می کند، تسویه حساب ها را تسهیل می نماید. کمیت پولی مورد نیاز مفاصا حسابها را کاهش می دهد. رابطه و حجم پرداخت های متقابل را تعیین نمی کند، اما امور فنی پرداخت ها را ساده تر می سازد. در جایی که به عنوان وسیله خرید ظاهر می شود، نیز وضع همین گونه است، حجم و شمار خریده ها را دستخوش تغییر نمی کند، با تقبل امور فنی، راه انجامشان را تسهیل می نماید.

سرمایه خاص معاملات پولی در شکل مورد بررسی ما و جدا از سیستم اعتباری، لحظه ای از انجام امور فنی در پروسه دوران است. لحظه ای مبین گردش پول با وظائف ویژه ای که نیاز فرایند گردش و بازتولید سرمایه است. اگر سرمایه بازرگانی حالتی از دوران را به صورت $G-W-G$ پوشش می دهد، سرمایه خاص معاملات پولی برای $W-G-W$ حائز چنین سیمائی نیست. هر گاه برای امور فنی وساطتی گردش پول، از جانب سرمایه داران مختلف مقداری پول پیش ریز شود، آنگاه این حجم سرمایه یا همان سرمایه خاص معاملات پولی هویت عام سرمایه ای خود را هر چه عریان تر به نمایش می نهد. $G-G'$ ، سرمایه ای که ارزش افزا می شود، با همه خصال چهره می گشاید، با این تفاوت که $G-G'$ در اینجا نه تجلی عوامل ماهوی دگرسانی که مظهر تأثیر عوامل فنی آن است. این را هم از یاد نبریم که سود سرمایه خاص معاملات پولی جزء کسر شده ای از اضافه ارزش حاصل استثمار کارگران است. صاحبان این سرمایه با ارزش هائی سر و کار دارند که قبلاً تولید شده اند.

فصل بیستم

ملاحظات تاریخی در باره سرمایه بازرگانی

سخن بسیار بی معنائی است که سرمایه بازرگانی را در هر شکل خود که باشد، کالائی، پولی یا خاص معاملات کالائی، پولی، نوع ویژه ای از سرمایه صنعتی بخوانیم! استخراج معدن، کشاورزی، دامداری، تولید صنعتی، حمل و نقل، موارد مشابه حوزه های مختلف سرمایه گذاری صنعتی در سیطره تقسیم اجتماعی کار را تشکیل می دهند. نفس این واقعیت که سرمایه صنعتی حتی در فرایند گردش، وقتی که نقش سرمایه کالائی، پولی را ایفاء می کند، دقیقاً همان کاری را انجام می دهد که سرمایه بازرگانی باید انجام دهد، برای بطلان کامل تصور بالا که گویا «سرمایه تجاری فقط شکلی از سرمایه صنعتی است»! کفاف می دهد. آنچه سرمایه صنعتی به گاه تقبل نقش سرمایه تجاری انجام می دهد، بعینه اموری است که مبین انفصال آن از پیشینه صنعتی خویش است و از زمین تا آسمان با نقش آن به مثابه سرمایه صنعتی تفاوت دارد. چرا اقتصاددانان به ورطه این اشتباه می غلطند؟ در خصوص جماعت عوام آنها دو علت قابل ذکر است. یکم: عجز از تشریح سود تجاری و ویژگیهایش، دوم: تقلای عبث برای معرفی سرمایه کالائی، پولی، سرمایه های خاص معاملات کالائی یا پولی به عنوان پیکره هائی که از فرایند تولید مشتق شده اند!! اقتصاددانان بزرگ مانند اسمیت، ریکاردو، همه توجه خود را بر روی سرمایه صنعتی به عنوان شکل پایه سرمایه متمرکز ساختند. سرمایه جاری در حوزه گردش اعم از کالائی یا پولی را جزئی از سرمایه صنعتی به حساب آوردند. از بررسی سرمایه بازرگانی به عنوان شکلی از سرمایه با مختصات و کارکردهای خاص خودش عاجز ماندند. آنان دریافته بودند که قوانین مربوط به تشکیل ارزش، سود و مشابه اینها انسان که در باره سرمایه صنعتی صادق است در مورد سرمایه بازرگانی مصداق ندارد. اسمیت، ریکاردو، دیگران زیر فشار این سرگردانی سرمایه بازرگانی را نادیده گرفتند، در باره اش به این بسنده نمودند که شکلی از سرمایه صنعتی است. اگر هم به آن پرداختند، مانند کاری که ریکاردو در رابطه با تجارت خارجی انجام داده است، به این اکتفا کردند که سرمایه مذکور ارزش یا اضافه ارزشی تولید نمی کند. اما آنچه او در مورد بازرگانی خارجی می گوید در مورد کل سرمایه تجاری صادق است.

تا اینجا سرمایه تاجر را از منظر تولید سرمایه داری و در حصار محدودیتهای این شکل تولید بررسی نمودیم. اما نه فقط داد و ستد که سرمایه تجاری قدمتی بسیار بیشتر از سرمایه داری دارد. این سرمایه به لحاظ تاریخی کهنه ترین شکل زیست مستقل سرمایه است. تکامل تجارت و سرمایه خاص معاملات پولی جز وجود بازرگانی بزرگ و سرمایه خاص معاملات کالائی به چیز دیگری نیاز ندارد. قبل از هر چیز شکل اخیر سرمایه را دقیق تر بررسی کنیم. سرمایه بازرگانی

در چهاردیواری دوران محبوس است و وظیفه اش آنست که واسطه مبادله کالاها باشد. بر همین مبنی هیچ شرط دیگری
سوی گردش ساده کالا و پول برای ظهور و فعالیت آن لازم نیست. روشن تر بگوئیم وجودش صرفا در گرو گردش
کالا و پول است. هر شیوه تولید از همبودیهای بدوی، تولید توسط بردگان، خرده دهقانان، خرده بورژواها گرفته تا تولید
سرمایه داری، هر کجا محصولات خصلت کالائی یافته و در حال مبادله با هم هستند، محیط مساعد ظهور سرمایه تجاری
و نقش بازی آن است. تنها چیزی که مهم است این است که دو سر داد و ستد کالا باشد. اینکه تولید کالائی همه جاگیر
شده یا تولید کنندگان فقط مازاد احتیاج خود را مبادله می کنند، حائز اهمیت چندانی نیست. نفس جریان داد و ستد کالا
کافی است. پیدا است که حجم داد و ستدها تابعی از درجه گسترش شیوه تولید است و این حجم هنگامی به اوج می رسد
که تولید سرمایه داری حاکم باشد. بازرگانی بر پایه هر شیوه تولید که باشد موجب اختصاص بیشتر محصولات به داد و
ستد کالائی می گردد. بعضا برای اینکه مولدین زندگی خود را بهتر کنند و بعضا برای آنکه گنج سازی افزایش یابد.
سرمایه بازرگان فقط واسطه مبادله کالاهاست. این مبادله نباید از پیش داد و ستد مولدین مستقل تلقی شود. در برده داری،
سرواژ، خراجگزاری همبودیهای بدوی، برده دار، ارباب فئودال و دولت خراجگزار است که مالک و لذا فروشنده کالاها
است. خرید و فروش در دست بازرگان متمرکز است و پیوند میان خرید و فروش با نیازمندی مستقیم خریدار به مثابه
بازرگان قطع می شود.

سازمان اجتماعی تولید هر شکل که داشته باشد، مکننت بازرگان همواره دارائی نقدی او است و پولش مدام به مثابه
سرمایه عمل می کند. شکل سرمایه اش همواره $g-w-g'$ است. حرکت از پول یا شکل استقلال یافته ارزش مبادله آغاز
و به افزایش ارزش مبادله که هدف است ختم می شود. نفس مبادله کالاها و معاملاتی که سرمایه تجاری انجام می دهد
با جدا بودن از تولید و انجام یافتن توسط غیرمولدین، نه تنها وسیله افزایش ثروت است که ثروت را در شکل اجتماعی
اش که ارزش مبادله است بالا می برد. انگیزه، محرک و هدف، تبدیل پول به پول افزونتر است. پول - کالا - پول
بیشتر که خصلت ساز سرمایه بازرگانی است، با حرکت پول - کالا - پول که مظهر داد و ستد میان مولدین و مبادله
ارزش های مصرفی است کاملا فرق دارد. هر چه سطح تولید عقب مانده تر باشد دارائی نقدی، بیشتر در دست بازرگان
متمرکز می شود، به بیان دیگر دارائی نقدی به مثابه شکل خاص مالکیت بازرگان جلوه می کند.

در شیوه تولید سرمایه داری به محض آنکه سرمایه بر تولید مسلط می گردد و به آن شکل کاملا تغییر یافته می دهد،
سرمایه بازرگانی صرفا عهده دار ایفای نقشی خاص می شود. در همه شکلهای تولیدی پیشین، هر چه تولید، بیشتر در
جهت تهیه وسائل زیست تولید کنندگان بوده است، سرمایه بازرگانی هم بارزتر شکل ممتاز سرمایه را داشته است. همه
اینها نشان می دهد که چرا سرمایه بازرگانی زمانی دراز، پیش از تسلط سرمایه بر تولید، به منزله شکل تاریخی سرمایه
ظاهر می گردد. وجودش و تکاملش شرط مقدم تاریخی پیدایش و گسترش شیوه تولید سرمایه داری است. اولاً از این
لحاظ که شرط مقدم تمرکز دارائی نقدی است، ثانیاً از این نظر که تولید سرمایه داری تولید برای بازرگانی را مفروض
می دارد. فروش دیگر فقط به مشتریان کوچک جداگانه نیست که فروش انبوه است. خرید دیگر صرفا برای نیازمندیهای
شخصی نیست که خرید برای معاملات گسترده متمرکز است. با گسترش سرمایه بازرگانی، تولید هر چه بیشتر، تولید
ارزش های مبادله ای می گردد، با این وجود باید دانست که تکامل سرمایه بازرگانی به خودی خود برای گذار از یک
شیوه تولید به شیوه دیگر کافی نیست.

در شیوه تولید سرمایه داری، سرمایه تجاری از شکل مستقل پیشین خود به جزء ویژه ای از سرمایه گذاری تنزل پیدا
می کند. نرخ سودش تابع نرخ سود عمومی شده، به شکل سود متوسط در می آید. نقش آن در عامل سرمایه بارآور بودن

خلاصه می شود. شرایط اجتماعی خاصی که با تکامل این سرمایه پدیدار می شوند دیگر دیگر تعیین کنندگی خود را از دست می دهند. هر کجا تفوق داشت گواه بقا و حکمفرمائی شرایط کهنه است. این حکم در درون یک کشور نیز صادق است. شهرهای تجاری صرف در قیاس با مراکز کارخانه ای شباهت بیشتری به ایام گذشته دارند.

معنای تکامل مستقل و مسلط سرمایه بازرگانی آنست که تولید تحت استیلای سرمایه قرار ندارد. شیوه تولید سرمایه داری حاکم نیست. تکامل مستقل سرمایه بازرگانی با انکشاف عمومی اقتصاد جامعه نسبت معکوس دارد. گسترش مستقل این سرمایه به مثابه شکل حاکم سرمایه متضمن استقلال روند دوران از مبدأ و منتهای خود است. در دو سر روند مولدینی هستند که مبادله می کنند. مولدینی که از روند دوران مستقل و دوران نیز از آنها استقلال دارد. در اینجا محصول با داد و ستد کالا می شود، بازرگانی است که محصول را کالا می کند، محصولات به صورت کالا تولید نشده اند. کالاهای تولید شده نیستند که تجارت را پدید می آرند. سرمایه به مثابه سرمایه نخست وارد روند دوران می گردد. پول به سرمایه تحول می یابد. محصول به صورت ارزش مبادله ای، به شکل پول و کالا در می آید. سرمایه می تواند در روند دوران به وجود آید و حتما هم باید پیش از آنکه به وجود آید بر دو سوی روند دوران و محیط های تولیدی مرتبط با آن مستولی گردد. گردش کالا و پول قادر است که محیط های تولیدی مختلف را با سازمان های متنوع به هم پیوند زند. محیط هایی که بنا بر ساختار داخلی خود کماکان برای مصرف تولید می کنند. استقلال یابی روند دوران که در درون آن محیط های تولیدی به وسیله عامل سومی به هم پیوند می خورند بیانگر وضعی دوگانه اند. از یک سوی هنوز تولید زیر تسلط دوران نیست و از سوی دیگر روند تولید هنوز دوران را به لحظه ای از خود تبدیل نکرده است. عکس این حالت ها را در سرمایه داری شاهد هستیم. در اینجا روند تولید بر دوران تکیه دارد و دوران فقط لحظه ساده ای از فرایند تولید است. محصولاتی که سامان می یابند به صورت کالا تولید شده اند، عناصری که نیاز تولید این محصولاتند نیز در شکل کالا تولید گردیده اند. سرمایه بازرگانی به مثابه سرمایه در اینجا دیگر سوای شکلی از اشکال سرمایه در حال بازتولید هیچ چیز دیگر نیست.

نسبت معکوس تکامل مستقل سرمایه بازرگانی با درجه انکشاف سرمایه داری به طور ویژه در تاریخ واسطه گری ظاهر می شود. در نزد ونیزی ها، جنوایی ها، هلندی ها، تجارت با سودهای کلان از طریق صدور محصولات خاص ممالک خودی حاصل نمی شود، بالعکس از راه مبادله محصول جماعات رشد نکرده و استثمار مولدین دو سوی مبادله به دست می آید. در اینجا سرمایه تجاری در حالت خالص خود، جدا از مبدأ و منتهای روند مبادله و محیط های تولیدی مرتبط با آن دیده می شود. این یکی از عمده ترین سرچشمه های تشکیل سرمایه بازرگانی است. با پیشرفت اقتصاد جماعتی که در سوی نقش بازی سرمایه تجاری قرار داشتند و توسط این سرمایه استثمار می شدند، انحصار واسطه گری شروع به تضعیف و زوال نمود. وضع دامنگیر تجارت واسطه گری تنها افول رشته ویژه ای از بازرگانی نبود بلکه افول استیلای کشورهای صرفا تجارت پیشه نیز بود. این تحول را می توان و باید فرایند تبعیت سرمایه تجاری از سرمایه صنعتی در روند توسعه شیوه تولید سرمایه داری دید. نمونه بارز نوع و شیوه عمل سرمایه بازرگانی هنگام تسلط مستقیم برتولید را نه فقط در سیستم مستعمراتی کلا که در اقتصاد کمپانی هند شرقی به طور کنکرت قابل رؤیت است. اقوام تجارت پیشه قدیم مانند خدایان اپیکور، در فاصله دنیاها، بهتر بگوئیم همسان یهودیان در مسامات لهستان می زیستند. داد و ستد اولین شهرهای تجاری توسعه یافته شاهد وجود تاجرانی بود که تولیدات اقوام عهد بربریت را مبادله می کردند و میان آنها چون «کار چاق کن» عمل می نمودند.

در مرحله ابتدائی سرمایه داری، بازرگانی بر صنعت تفوق داشت. در مراحل بعد این رابطه معکوس شد. بازرگانی به تدریج در جاهائی که جریان داشت بر شکلهای تولیدی روز اثر گذاشت، تولید را هر چه بیشتر از هدف مصرفی دور و

برای فروش ساخت، مناسبات کهنه را منحل کرد، بر گردش پولی افزود. تجارت دیگر فقط به محصول اضافی مولدین چنگ نزد، تولید را بلعید، رشته های متنوع تولید پدید آمد. فرایند انحلال آوری که پیچ و خم آن شدیداً از ماهیت همبائیهای تولید کننده متأثر بود.

وقتی سرمایه بازرگانی تولیدات همبودیهای رشد نیافته را مبادله می کرد سود تجاری نه فقط کلاشی تلقی می شد که عملاً نیز تا حدی چنین بود. این سرمایه از تفاوت قیمت تولید کشورها تغذیه می کرد، همزمان با همترازی و تثبیت ارزشهای کالائی تولید کشورها، توان آن را می یافت که بخش عمده محصول اضافی را به تصاحب آرد. میان کمونهای که تولیدشان هنوز در چنبره ارزش های مصرفی بود نقش دلال بازی کند، بخشی از محصولشان که فروش آنها به ارزش خود در سازمان کار جامعه متبوع اهمیت تبعی داشت و به گونه ای وارد پویه گردش می شدند را به ثمن بخریداری کند، محصول اضافی مذکور به طور معمول در مالکیت برده داران، اربابان فنودال و دولتیهائی از سنخ دیکتاتوری روم شرقی قرار داشت و خرید و فروش آنها سودهای عظیم به بار می آورد. واقعیتی که اسمیت نیز به درستی آن را تصریح می کند. همه این نکات می گویند که سرمایه تجاری با داشتن موقعیت فائق هر کجا بتواند نظام چپاول برپا می کند. چنان که توسعه اش میان اقوام تاجر قدیم و جدید هر دو، غارتگری می زاد، دزدی دریائی، اسارت برده، اجبار مستعمرات به تسلیم در پی می آورد. حوادثی که در میان کارتاژها، رومی ها، ونیزی ها، پرتغالی ها، هلندی ها، رایج بود. بالندگی سرمایه بازرگانی غالباً تولید را به گونه ای فزاینده به سمت تولید ارزش مبادله ای می راند. تولید را وسیع، متنوع و جهان وطن می کند، پول را به پول جهانی تکامل می بخشد، تجارت همواره بر سازمانهای قبلاً موجودی که در شرائط تولید برای مصرف هستند تأثیر کم یا بیش انحلال گرانه می گذارد. اینکه انحلال گری مذکور تا کجا پیش می رود و چه حد مؤثر می افتد، بیش از هر چیز به ثبات، انسجام و مقاومت شیوه تولید کهنه بستگی دارد. اینکه حاصل این انحلال چه می شود، کدام شیوه تولید منقرض و چه شیوه ای جایگزین می گردد، پرسیش است که پاسخ آن را نه سرمایه تجاری، بلکه خصلت شکل تولیدی پیشین می دهد. در جهان باستان بار آورد نقش بازی سرمایه تجاری اقتصاد برده داری بود، در جهان جدید حاصل بالندگی آن تولید سرمایه داری است. این نکته کاملاً مهم است که بار آورد فرایند اصلاً به درجه رشد سرمایه بازرگانی قفل نیست، به شرائط و مؤلفه های فراوان دیگری مربوط است.

به محض اینکه صنعت به ویژه شکل شهری آن از کشاورزی جدا می گردد، محصولاتش از همان ابتدا کالائی است. لاجرم فروش آنها مستلزم وساطت سرمایه تجاری، توسعه شهرها، گسترش تجارت است. با این همه، چگونگی انطباق درجه رشد صنعتی بر این فرایند، به عوامل متعددی وابسته است. روم باستان در اواخر دوره جمهوری خواهی شاهد رشد عظیم سرمایه تجاری در سطحی بی سابقه و بالاتر نمونه های دنیای کهن بود اما با توسعه پیشه ها همراهی نداشت. عکس آن در مورد شهرهای یونانی اروپا و آسیای صغیر مصداق دارد. در اینجا رشد سرمایه تجاری با گسترش اصناف مشایعت می شد. یک تصور کاملاً نادرست وجود دارد، اینکه گویا انقلاب عظیم در بازرگانی سده های 16 و 17 همراه با کشفیات جغرافیائی وقت که باعث بالندگی حجم سرمایه تجاری شده نقش نیروی سلسله جنبان فروپاشی فنودالیسم و عبور به شیوه تولید سرمایه داری را داشته است. ماجرا چنین نیست. گسترش ناگهانی بازار جهانی، رشد عظیم کالاهای در گردش، رقابت ممالک اروپائی برای تصاحب محصولات کشورهای آسیائی یا گنجهای امریکائی، سیستم مستعمراتی همگی در فرایند عبور از فنودالیسم به سرمایه داری نقش داشته است، اما شیوه تولید سرمایه داری در مراحل نخستین خود یعنی تولید کارگاهی در جاهائی سر برون آورد که شرائطش از سده های میانه رشد کرده بود. پرتغال و هند را با هم مقایسه کنید. کلا در سده های 16 و 17 شاهدیم که گسترش بازار جهانی تأثیر تعیین کننده ای بر زوال شکل های تولیدی پیشین و توسعه سرمایه داری دارد. با استقرار شیوه تولید جدید تغییراتی پدید می آید، نفس وجود بازار جهانی

پایه ای برای گسترش فزاینده سرمایه داری می شود، اما ماهیت تولید جدید که تولید خودگستر سرمایه است نقش اساسی بازی می کند. دیگر تجارت نیست که در صنعت انقلاب پدید می آرد، صنعت است که تجارت را دچار انقلاب می کند و نفوذ بازرگانی به رشد فزاینده صنعت گره می خورد.

مقایسه انگلیس و هلند در این مورد درس آموز است. تاریخ زوال هلند به عنوان یک جامعه تجاری، تاریخ تبعیت سرمایه بازرگانی از سرمایه صنعتی است. تولید پیشا سرمایه داری موانعی را سر راه تأثیر انحلال گرایانه سرمایه تجاری قرار می دهد، اما وحدت کشاورزی خرد و صنعت پایه گسترش سرمایه داری است. در تجارت انگلیس با هند و چین وضع متفاوتی را مشاهده می کنیم، همبستگی درونی شکل‌های تولید پیشین نیروی مقاومی بر سر راه تأثیر منحل کننده تجارت است، همبستگی بومی با قدرت مستقیم سیاسی انگلیس متلاشی می شوند، تأثیر انحلال گرایانه تجارت انگلیسی در این مورد آنست که مثلاً ریسندگی و بافندگی این نیاز مهم وحدت تولید صنعتی و کشاورزی را با قیمت پائین کالاهای انگلیسی نابود می کند. امری که زوال کمونیت‌ها را در پی می آورد. قابل تعمق است که حتی در این گذر هم تأثیر منحل کننده سرمایه های تجاری انگلیس کاملاً تدریجی و کند است. این روند در چین نیز به همین سیاق ملموس است. در اینجا نیز شاهد مقاومت سرسختانه تولیدات کشاورزی و کارگاهی همپیوند در مقابل محصولات صنعت بزرگ هستیم. محصولاتی که قیمت‌هایشان هزینه مضاعف فرایند گردش را با خود همراه دارد. در رابطه با روسیه وضع متفاوت است. بازرگانی روسی برخلاف انگلستان پایه های اقتصادی تولید آسیائی را دست نخورده باقی می گذارد.

گذار از تولید فئودالی به سرمایه داری در دو شکل متمایز رخ داده است. اول: شکل گذار «انقلابی» که در آن تولید کننده بازرگان شده است، به تدریج راه تولید کلان پیش گرفته است و محصولاتش را در سطح وسیع به فروش رسانده است. دوم: بازرگان کنترل مستقیم تولید را به دست گرفته است. به طور مثال بازرگانان انگلیسی پارچه در سده هفده، بافندگانی را که پیش تر، جدا، جدا در چنبره کنترل خود داشتند، در یک جا به هم گرد آوردند، به آنها پشم می فروختند و پارچه آنان را خریداری می کردند. این روش به تنهایی قادر به تحقق گذار از شیوه تولید سابق به شکل نوین تولید نبوده است. بالعکس تولید پیشین را به عنوان پیش شرط ادامه کار و بقای خود حفظ می نماید. در فرانسه و انگلیس، صنایع مختلف ابریشم، جوراب بافی و قلابدوزی، کارخانه داران فقط اسماً کارخانه دار بودند، به طور واقعی عده ای تاجر را تشکیل می دادند که تولید کنندگان مستقل مجزا را جمع نموده و زیر کنترل متمرکز خود می گرفتند. این شکل گذار، خود، مانعی بر سر راه انکشاف سرمایه داری است. شیوه تولید سرمایه داری می کوشد که آن را از سر راهش کنار زند. وضعیت مولدین مستقیم را وخیم تر از گذشته می نماید، شرایط کار و زندگی آنان را از کارگران تحت انقیاد مستقیم سرمایه هم بدتر می سازد. کار اضافی آنها را بر پایه شیوه های تولیدی سابق استثمار و تصاحب می نماید. این روش در صنعت تولید مبیل لندن نیز رایج بوده است. در همه این حوزه ها سرمایه دار واقعی نه کارخانه دار که بازرگان است و اوست که بخش اعظم کار اضافی را نصیب خود می سازد. گذار به صنعت بزرگ نیازمند توسعه فنی کارگاههای مرتبط کوچک است. اگر همه نکات بالا را مطمئن نظر قرار دهیم می توانیم بگوئیم که شکل گذار از فئودالی به سرمایه داری در سه شکل می تواند اتفاق افتد. 1 - بازرگان مستقیم کارخانه دار می شود، مانند آنچه در صنایع تجملی دیده می شود. بازرگان مواد خام و کارگر، هر دو را از خارج وارد می کند، شیوه تولید سابق حتی الامکان حفظ می گردد. 2 - بازرگان صاحبکاران را واسطه خود می کند. همزمان به آنها اجازه می دهد مولدین خرد باقی مانند. 3 - کارخانه دار به بازرگان تبدیل می شود، در مقیاس بزرگ تولید می کند و محصولاتش را به فروش می رساند. نخستین واکاویها در مورد شیوه تولید سرمایه داری از منظری مرکانتالیستی آغاز شد، نگرشی که از پدیده های ظاهری فرایند گردش و استقلال یافته در حرکت سرمایه تجاری شروع می کرد، فقط به ظواهر می پرداخت. اول: به این علت که سرمایه تجاری اولین شکل

وجودی بی قید و شرط سرمایه است. دوم: به خاطر نفوذ زیاد سرمایه تجاری در زمانی که فنودالیسم مضمحل می شد. اقتصاد سیاسی مدرن از وقتی آغاز شد که تحلیل از فرایند گردش به روند تولید معطوف گردید. سرمایه بهره دار نیز یک شکل دیرینه سرمایه است چرا مرکانتالیسم از آن آغاز نمی کند؟ موضوعی است که بعداً خواهیم دید.

بخش پنجم

تقسیم سود میان سرمایه دار بنگاهدار و سرمایه بهره بر

فصل بیست و یکم

سرمایه بهره بر:

در بخش دوم جلد حاضر وقتی بحث نرخ سود را پیش کشیدیم، هنوز به بررسی سرمایه تجاری و مسائل مربوط به آن از جمله سود تجاری نپرداخته بودیم، به همین خاطر بررسی ما نیز به تشریح همترازی نرخ سود سرمایه های صنعتی محدود ماند. الان در وضع دیگری هستیم، سرمایه تجاری را هم واکاوی نموده ایم، از سهم سود این سرمایه و منشأ آن سخن گفته ایم، به همین دلیل می توانیم اعلام داریم که هر کجا از نرخ سود حرف می زنیم هر دو شکل سرمایه را مطرح نظر داریم. هیچ نیازی به تکرار نوع صنعتی یا تجاری بودن آن هم نخواهیم داشت.

فرض کنیم نرخ متوسط سود 20% است. ماشینی به ارزش 100 هزار دلار با تکنیک متعارف، شرایط متوسط به صورت سرمایه راه افتاده است. سودی بالغ بر 20 هزار دلار بار می آورد و لاجرم صاحب آن قادر است 100 هزار دلار سرمایه اش را به 120 هزار دلار افزایش دهد. وارد فرض دوم شویم، اینکه مالک 100 هزار دلار پول خود را به جای آنکه خودش سرمایه گذاری کند به فرد دیگری واگذار می نماید، فرد اخیر مبلغ مذکور را دقیقاً به شکل سرمایه پیش ریز می کند، همان سود 20 هزار دلار را به چنگ می آرد، به نرخ سود 20 درصدی دست می یابد، از این 20 هزار دلار سود، 5000 دلارش را به مالک سرمایه می دهد و 15000 دیگر را تصاحب می کند. چه اتفاق افتاده است؟ پاسخ روش است. فرد دوم 100000 دلار را به عنوان سرمایه راه انداخته، با پیش ریزش نیروی کار استثمار کرده، از حاصل استثمار کارگران 25% به مالک داده، مابقی را سهم خود کرده است. به این 25% یا 5000 دلار بهره می گوئیم. اگر این کار را نمی کرد پول مذکور راکد می ماند، سرمایه نمی شد، کارگر استثمار نمی کرد، ارزش افزائی نمی نمود و سودی به هیچ کدام از دو نفر مالک یا سرمایه گذار فعال نمی رسید. برای اینکه 100 هزار دلار ارزش افزا شود باید به صورت سرمایه در شکل صنعتی یا تجاری مصرف گردد. اگر مالک این 100 هزار دلار (A) پولش را به جای انتقال به فرد دوم یا سرمایه گذار فعال (B) صرف هزینه شخصی می کرد، (B) نمی توانست آن را به صورت سرمایه پیش ریز کند. او سرمایه (A) را به مصرف می رساند اما این کار را نمی تواند بدون رضایت وی انجام دهد. بنا بر این بدو (A) است که پولش را به صورت سرمایه خرج می کند. هر چند (B) است که تمام وظیفه یک سرمایه دار را انجام می دهد. قبل از هر چیز گردش ویژه سرمایه بهره بر را مورد بررسی قرار دهیم.

نقطه عزیمت پولی است که (A) در اختیار (B) قرار می دهد. این پول در دست (B) به سرمایه مبدل می شود و حرکت پول - کالا - پول افزون تر را آغاز می کند. Δg یا پول اضافه شده که به (B) بر می گردد بهره نام دارد. بر این مبنی

فرایند را می توان چنین تصویر نمود. $G - G' - W - G' - G'$ که جی پررنگ اول پول مالک، جی دوم پول منتقل

شده به سرمایه گذار فعال، دلبلیو نماینده کالا، جی پررنگ دارای علامت ایپریم کل سرمایه بعلاوه سود حاصل و بالاخره جی بعلاوه جی پریم کمرنگ آخر نماینگر بهره ای است که نصیب سرمایه بهره بر یا مالک اصلی پول گردیده است. در حرکت پول - کالا - پول، کالای واحد دو بار جا به جا می شود و در صورت تکرار معامله شاید این جا به جایی چندین بار صورت گیرد. در کالا - پول - کالا هم پول دو بار جا به جا می گردد، اما در مورد سرمایه بهره بر، بالعکس تغییر جای نخست معرف هیچ مرحله ای از دگرسازی نمی باشد، نه از حکایت دگرسازی کالا است و نه مرحله ای از بازتولید سرمایه است. در دومین شکل هزینه شدن پول یعنی در عمل سرمایه دار فعال است که پول مذکور با پیش ریز به شکل سرمایه مولد یا تجاری وارد مرحله بازتولید می شود. مصرف دو گانه این پول که شکل اولش فقط انتقال از مالک به فردی دیگر است با برگشت دو گانه آن انطباق دارد. پس از آنکه توسط سرمایه دار فعال به صورت سرمایه به مصرف می رسد، پروسه ارزش افزائی را پشت سر می گذارد، در شکل پول بعلاوه پول افزون تر به سرمایه دار فعال بر می گردد و وی اصل پول را بعلاوه سهمی از اضافه ارزش حاصل در اختیار مالک قرار می شد. آنچه مالک دریافت می کند همه سود نیست، فقط جزئی از آن است که بهره نام دارد. مالک، پول را صرفا با این هدف به فرد دوم سپرده است که به صورت سرمایه مصرف کند و تا زمانی در دسترس وی است که نقش سرمایه ایفاء نماید، با ختم این رسالت باید به مالک برگردد.

وام حالت ویژه ای است که پول به عنوان کالا یا در واقع سرمایه به مثابه کالا احراز می کند. سرمایه در این حالت به شکل کالا وارد میدان می گردد، به محض آنکه سرمایه بارآور به کالا سرمایه مبدل گردید، خریدار نیز آماده ایفای نقش خرید می شود. محصول باید در پویه دوران، فروش ارزش خود را به سامان رساند. اینکه کالای مذکور به شکل مایحتاج معیشتی مصرف شود یا به عنوان وسائل تولید مورد استفاده قرار گیرد در بحث حاضر بی تفاوت است. در دوران سرمایه فقط به مثابه کالا عمل می کند. تفاوت کالا - سرمایه با کالای ساده آنست که اولاً، کالا - سرمایه از همان آغاز باردار اضافه ارزش است، سامان یابی آن در عین حال سامانیابی ارزش اضافی است. ثانیاً، کالا بودنش مرحله ای از روند بازتولید سرمایه است. این ویژگی را کالا - سرمایه از طریق فروش به دست نمی آورد، از راه وابستگی فروش به روند دورچرخشی یا بازتولیدی که پشت سر می نهد احراز می کند. این نکته در مورد پول - سرمایه نیز صادق است. در اینجا هم پول به اعتبار وسیله خرید بودن یا در عمل خرید وسائل سرمایه گذاری نیست که پول - سرمایه می شود! این نقش را از درون فرایند ارزش افزائی کسب می کند.

سرمایه در روند دوران هیچ گاه به مثابه سرمایه ظاهر نمی گردد. همواره شکل کالا یا پول دارد. کالا و پول در اینجا سرمایه اند اما سرمایه بودنشان به خاطر آن نیست که کالا به پول و پول به کالا تبدیل می شود. به خاطر خرید و فروش شدن آنها هم نیست. سرمایه بودن این کالاها ناشی از فرایندی است که طی می کنند، فرایند تولید، فرایندی که در آن نیروی کار مورد استثمار قرار می گیرد. روندی که در آن ارزش اضافی تولید می شود. سرمایه در فرایند گردش هرگز سرمایه نیست، کالا یا پول است، در روند تولید، روند استثمار نیروی کار است که سرمایه می گردد.

ماجرای در مورد سرمایه بهره بر متفاوت است. خصلت ویژه اش هم در همین تفاوت است. مالک پول می خواهد آن را به شکل سرمایه به کار گیرد، سرمایه ای که ارزش افزا شود اما خود این کار را نمی کند، به دیگری منتقل می نماید، پول را به مثابه سرمایه به کالائی مبدل می کند که نه فقط برای خودش، بلکه برای دیگری هم سرمایه است. ارزشی که با ارزش افزائی خود را حفظ می کند و وقتی از این روند بیرون آید به مالک باز می گردد. برای مدتی از مالک دور و مجدداً به دست وی می رسد، انتقال در اینجا نه پرداخت است، نه فروش است بلکه فقط وام است. تنها با این شرط

منتقل می شود که اولاً پس از مدتی باز گردد، ثانیاً به مثابه سرمایه سامان یافته، سرمایه ارزش افزا و به سامان رسیده رجعت کند.

آنچه به صورت سرمایه وام داده می شود می تواند خاصیت سرمایه استوار یا گردش داشته باشد. برخی کالاها بر اساس ماهیت خود فقط می توانند وام سرمایه استوار باشند. مستغلات، کشتی، ماشین آلات از این نوعند. ماهیت مصرف وام هر چند که بر نوع بازپرداختش تأثیر گذارد، در هر حال پول وام گرفته شده شکل خاصی از پول - سرمایه است. آنچه وام داده می شود، مقدار معینی پول است که بهره آن هم محاسبه می شود. اگر وام پول یا سرمایه گردان نباشد، شیوه بازگشتش مثل سرمایه استوار خواهد بود. وام دهنده بهره و جزئی از ارزش خود سرمایه استوار را که معادل فرسایش دوره ای آن است دریافت می نماید. در پایان مهلت نیز آن جزء از سرمایه استوار وام داده شده و مصرف نشده به شکل جنسی به مالک باز می گردد. اگر وام در شکل سرمایه گردان باشد، بازگشتش نیز همین شکل را خواهد داشت. نوع بازگشت تابع نوع سرمایه بازتولید شونده است. اما در مورد سرمایه استقراری بازگشت آن شکل بازپرداخت به خود می گیرد. دلایلش هم آنست که انتقال و پیش پرداخت حالت وام دارد.

بازگشت سرمایه استقراری دوگانه است. یک بار به سرمایه دار فعال بر می گردد و بار دیگر به مالک اصلی می رسد. پیش تر گفته شد که سرمایه در دوران همیشه شکل پول یا کالا دارد، اما اگر روند بازتولید را در مجموع بررسی کنیم موضوع متفاوت است. نقطه عزیمت را پول یا کالا در شکل پولی آن، هر کدام که قرار دهیم، مشاهده می کنیم که مقدار معینی پول خرج شده است با گذشت زمانی معین اصل آن همراه مبلغی اضافی بازگشت کرده است. این پول اساساً با همین هدف پیش ریز شده بود، این هدف که اصل آن حفظ شود و در همان حال ارزش افزا شود و ارزشی بیشتر همراه آرد. همه اینها حاکی است که پول مورد بحث به صورت سرمایه خرج گردیده است و به تمام و کمال نقش سرمایه ایفاء کرده است. رابطه سرمایه همین کار را می کند، سرمایه را حفظ و با استثمار نیروی کار ارزش افزا می سازد.

به سراغ پرودون رویم. او می گوید که وام بد است زیرا فروش نیست، یک کالا به فروش می رسد، مستمراً به افراد جدید فروخته می شود اما مالکیت آن منتقل نمی گردد. پرودون اشتباه می کند. هنگام انتقال پول در شکل سرمایه بهره بر هیچ معادلی دریافت نمی شود. در هر خرید و فروش درون فرایند کلی مبادله، آنچه فروخته می شود، واقعاً منتقل می گردد. آنچه منتقل نمی گردد و پرودون آن را درک نمی کند، ارزش کالا است. در مبادله اشیاء هیچ تغییر ارزش رخ نمی دهد. همان سرمایه دار همواره همان مقدار ارزش را در دست دارد. اما اضافه ارزشی که پول به مثابه سرمایه در دست سرمایه دار و از طریق استثمار نیروی کار به چنگ می آورد، دچار هیچ مبادله ای نمی شود. وقتی مبادله رخ می دهد اضافه ارزش قبلاً در کالا جای گرفته است.

پرودون می گوید که کلاهدوز وقتی کلاه را می فروشد فقط ارزش آن را بدون کم یا زیاد دریافت می کند اما وام دهنده اصل پول پرداختی بعلاوه مبلغی اضافی یا بهره را می گیرد. پرودون کلاهدوز را به عنوان سرمایه دار تولید کننده در مقابل سرمایه دار وام دهنده قرار می دهد. او درک نمی کند که صاحب سرمایه تولیدی می تواند کالا را به ارزش آن بفروشد و در همان حال سود به دست آرد. او از چگونگی تشکیل قیمت تولیدی، سود متوسط، رابطه ارزش کالا با قیمت تولید بی اطلاع است. فرض کنیم هزینه تولید 100 کلاه برابر 100 و قیمت تولید آنها 115 لیره استرلینگ باشد. سرمایه تولید کننده کلاه تصادفاً دارای ترکیب متوسط اجتماعی است و لاجرم ارزش کلاهها با قیمت تولیدی آنها در انطباق است. نرخ متوسط سود 15% است. ارزش کلاهها 115 است. سرمایه دار تولید کننده، کلاهها را مطابق با ارزش آنها می فروشد و 15 لیره استرلینگ سود می برد. اگر او خود مالک سرمایه اش باشد همه 15 لیره ارزش اضافی را سهم خود می سازد، اما اگر سرمایه اش را در شکل وام تأمین نموده باشد، مجبور می شود مثلاً 5 لیره از

15 لیره را به صورت بهره در اختیار مالک سرمایه قرار دهد. مشاهده می کنیم که در این دو حالت متفاوت هیچ تغییری در قیمت کالا رخ نمی دهد، فقط نحوه توزیع اضافه ارزش ها یا سود است که دچار تغییر می شود. این چیزی است که پرودون درک نمی کند و به همین دلیل است که می گوید: در بازرگانی بهره سرمایه به دستمزد کارگران اضافه می شود تا وارد ترکیب قیمت کالا گردد. غیرممکن است کارگر بتواند محصول کار خویش را خریداری نماید، زندگی با کار تحت حاکمیت بهره متضمن تناقض است.

پرودون می افزاید: «از آنجا که پول – سرمایه پس از هر مبادله و قبل از شروع مبادله بعد، به مالک برمی گردد، معلوم است که تکرار وام دادن ها از سوی مالک، همواره برای او سودآور است». پیداست مقولاتی مانند خرید، قیمت، انتقال اشیاء، حالت بی واسطه اضافه ارزش در این مبادله، شکل کالا یافتن سرمایه، همگی برای پرودون معما شده اند و باید توضیح داده شوند.

بازگشت سرمایه به مبدأ خود به هیچ وجه خصلت ویژه سرمایه بهره بر نیست، خصلت سرمایه به طور کلی در دورپیمائی تام است. آنچه سرمایه بهره بر را متمایز می کند شکل خارجی بازگشت و جدا بودنش از دورپیمائی است. مالک سرمایه بهره بر، سرمایه اش را منتقل می کند و در مقابل آن هیچ معادلی دریافت نمی دارد. او از خویش خلع ید می کند و این خلع ید هیچ جزئی از روند دورپیمائی سرمایه نمی باشد، عمل او نه لحظه ای از دورپیمائی که تدارک این روند برای سرمایه دار صنعتی است. اگر مالکیت منتقل نمی شود، به خاطر آنست که معادلی دریافت نشده است. بازگشت پول از سرمایه دار صنعتی به دست مالک پول نیز فقط عمل واگذاری سرمایه را تکمیل می کند. از آنجا که سرمایه در شکل پول پیش ریز شده است پس از دورپیمائی، مجدداً در همان شکل پول به سرمایه دار صنعتی باز می گردد. اما سرمایه در نقطه شروع به سرمایه دار صنعتی تعلق نداشت، بعد از بازگشت هم نمی تواند به تعلق وی درآید. باید آن را به دهنده وام برساند. هر دو انتقال اول و آخر فقط یک عمل حقوقی هستند و حلقه هائی از دورپیمائی سرمایه نمی باشند و اتفاقاً درست همین دو عمل، تسلیم و استرداد هستند که کل حرکت سرمایه وام دهنده را تشکیل می دهند.

قرض داد پول به عنوان سرمایه یا انتقال آن با شرط استرداد پس از دوره زمانی معین، متضمن این اصل صریح است که پول به مثابه سرمایه به کار خواهد افتاد و حتماً به مبدأ خود باز می گردد. دورپیمائی واقعی پول با نقش سرمایه شرط مقدم معامله حقوقی معینی است که طبق آن وام گیرنده باید پول را به وام دهنده مسترد دارد. اینکه وام ستان پول را به مثابه سرمایه به کار نیاندازد، موضوع جداگانه ای است که به خود وی مربوط است. نکته اساسی آنست که وام دهنده، پول را وام داده است که سرمایه شود، روند دورپیمائی را پشت سر گذارد، ارزش افزا شود و به مالک اصلی باز گردد. وام دهنده پول آن را برای خرید کالا مصرف نمی کند. اگر این مبلغ در شکل کالا موجود باشد، آن را نمی فروشد، آن را به مثابه سرمایه و به عنوان ارزشی که سر موعد معین به نقطه مبدأ بازگردد، پیش ریز می کند، با جای فروختن یا خریدن قرض می دهد. بر همین اساس وام دادن شکلی است که با انتقال پول به مثابه سرمایه انطباق دارد. این سخن البته متضمن این معنی نیست که وام نمی تواند در جاهائی داده شود که با روند بازتولید سرمایه داری سر و کار ندارد. تا اینجا فقط انتقال و استرداد سرمایه استقراری میان مالک پول و سرمایه دار صنعتی بحث شد، باید به بررسی بهره پردازیم. وام واگذاری بازگشت ساده پول نیست. اگر چنین بود پای بهره پیش نمی آمد. نفس وجود بهره دال بر آنست که پول به عنوان سرمایه منتقل می گردد و باید ارزش افزا گردد. هدف آنست که پول با پولی افزون تر بازگشت کند. این بهره طی زمانی به مراتب کوتاه تر از زمان بازگشت اصل پول به مالک پرداخت می شود، یک پرسش مهم این است که پول – سرمایه چه چیزی به سرمایه دار صنعتی می دهد؟ چه چیز را به او منتقل می نماید؟ آیا فقط عمل انتقال است که پول – سرمایه را حائز نقش خاص سرمایه می سازد؟ یا به سرمایه در حالت کالا تبدیل می کند؟ پاسخ را از اینجا

شروع می کنیم که در فروش عادی آنچه منتقل می شود ارزش کالای فروخته شده نیست. ارزش فقط تغییر شکل می دهد. پیش از آنکه به شکل پول در دست فروشنده قرار گیرد به طور ذهنی به مثابه قیمت در کالا وجود داشته است. همان مقدار ارزش تغییر شکل می دهد، یک بار در شکل پول و بار دیگر در شکل کالا منتقل می گردد و آنچه انتقال می یابد فقط ارزش مصرف است. با این توضیح پرسش مهم بعدی این خواهد بود که وام دهنده کدام ارزش مصرف را به سرمایه دار صنعتی منتقل می سازد؟ ارزش مصرفی که او منتقل می کند، ایفای نقش پول به مثابه سرمایه است. پول می تواند سرمایه شود. ارزش افزا گردد. اضافه ارزشی در سطح سود متوسط به وجود آرد، همزمان ارزش خود را هم حفظ نماید. در فروش عادی چنین نیست. ارزش مصرف کالا صرف می شود و در همین راستا جوهر کالا و ارزش آن از بین می روند. کالائی که سرمایه است بالعکس با صرف ارزشش نه تنها ارزش و ارزش مصرفش حفظ می شود که افزایش هم می یابد. پولی که قرض داده می شود از پاره ای جهات با نیروی کار شباهت دارد. سرمایه دار صنعتی ارزش نیروی کار را می پردازد، در مورد سرمایه استقراضی هم تمام ارزش را پرداخت می کند. ارزش مصرف نیروی کار برای سرمایه دار صنعتی آنست که با مصرفش ارزشی بسیار بیشتر از ارزش خودش تولید می کند، سرمایه استقراضی نیز قابلیت ترکیب پذیری دارد و افزایش پذیر می باشد. نیروی کار کالائی است که ارزش مصرف آن منشأ ارزش افزائی است. سرمایه ای که وام داده می شود نیز کالائی است که با ارزش مصرف خاص خود رل ارزش افزا پیدا می کند. تفاوت انتقال سرمایه استقراضی با فروش ساده کالاها این است که در دومی ارزش مصرف مایه حراست ارزش و افزایش آن نمی گردد، اما در اولی بالعکس ارزش حفظ می شود و ارزش جدیدی هم به آن اضافه می گردد. پولی که به صورت سرمایه، نقش وام پیدا می کند و واگذار می گردد، دارای ارزش مصرفی می شود که به سرمایه دار صنعتی امکان می دهد تا آن را پیش ریز کند، نیروی کار را استثمار نماید، ارزش افزا شود و مطابق نرخ سود عمومی جاری، به سود متوسط دست یابد. در فروش ساده کالاها این ارزش مصرف را مشاهده نمی کنیم.

سرمایه دار صنعتی چه چیز می پردازد؟ قیمت سرمایه وام داده شده چه می باشد؟ در مبادله کالاهای عادی آنچه خریدار می خرد، ارزش مصرف است و آنچه می پردازد ارزش کالا است. آنچه سرمایه دار صنعتی وام گیرنده می خرد نیز ارزش مصرف است اما چیزی که پرداخت می کند فقط ارزش نیست. ارزش مصرف در اینجا صرف پول به مثابه سرمایه است، ارزش افزا شدن است، این مبادله با اولی فرق اساسی دارد. وام دهنده همواره مالک پول باقی می ماند، حتی موقعی که پول در اختیار او نیست. در مبادله ساده، پول همواره در سوی خریدار است، در واگذاری پول به شکل وام و به مثابه سرمایه بالعکس پول همیشه در سوی فروشنده است. خریدار سرمایه آن را به عنوان کالا دریافت می کند ولی اساس آنست که پول مذکور سرمایه شود، پیش ریز گردد، ارزش افزائی کند. به مثابه سرمایه به سامان برسد. همراه با بهره یا پول بیشتر بازپرداخت گردد. بهره فقط یک جزء از سودی است که توسط وام ستان به سامان رسیده است. کل سود غیرممکن است که در اختیار وام دهنده قرار گیرد. اگر جز این بود، ارزش مصرف واگذار نمی گردید. اطلاق قیمت سرمایه به بهره، تلقی کاملاً نادرستی است. این تلقی متضمن آن است که یک کالا دارای ارزشی دو گانه با دو قیمت متمایز شده است. یک قیمت که منطبق بر ارزش است و قیمت دیگری که فاقد انطباق می باشد. در حالی که قیمت سوای بیان پولی ارزش هیچ چیز دیگر نیست. هر گاه کالا به مثابه سرمایه قرض داده شود باز هم فقط حجم معینی پول است. پنبه به اعتبار پنبه بودنش نیست که واگذار می شود، بلکه حجم معینی ارزش است که انتقال می یابد. قیمت سرمایه تلقی غلطی است زیرا بیان پولی ارزش سرمایه همان سرمایه در شکل پول است. با ارزش افزا شدن است که سرمایه هویت سرمایه احراز می کند. درجه ارزش افزا شدن سرمایه بیانگر درجه سامانیابی آن به مثابه سرمایه است. بهره نیز مبین ارزش افزا شدن پولی است که سرمایه شده است. از آنجا که قیمت بیانگر ارزش کالا است، شاید همین نمود صوری

سبب پیدایش تلقی نادرست قیمت سرمایه از بهره شده است. تفاوت پول در تولید سرمایه داری با شکل‌های پیشین تولید در آنست که در اینجا یا خرج می‌شود، یا به منزله سرمایه پیش ریز می‌گردد. پول و کالا بالقوه سرمایه اند، مثل نیروی کار که بالقوه سرمایه است. پول اولا می‌تواند به عناصر تولید تبدیل شود، ثانیا عناصر مادی ثروت به طور بالقوه دارای خاصیت سرمایه شدن هستند. دلیل این حکم آخر روشن است. با استقرار سرمایه داری، عناصر مادی ثروت با عاملی که آنها را تبدیل به سرمایه می‌کند تکمیل می‌شوند. این عامل کار مزدی است.

تا آنجا که تقسیم سود به بهره و سایر بخش‌های اضافه ارزش، همسان قیمت‌های بازار، توسط عرضه، تقاضا و رقابت تعیین می‌شود، سرمایه نیز به صورت کالا نمودار می‌گردد. ولی تفاوت‌ها در اینجا از مشابهت‌ها کمتر نیست. در مورد دومی یعنی قیمت بازار، هر گاه عرضه و تقاضا همدیگر را جبران کنند، این قیمت با قیمت تولید مطابق می‌شود. به بیان دیگر با تعادل میان عرضه و تقاضا قیمت کالا بدون تأثیر پذیری از رقابت و فقط زیر فشار قوانین درونی تولید سرمایه داری تعیین می‌گردد. عرضه و تقاضا سوای انحراف قیمت بازار از قیمت تولید هیچ چیز دیگر نیستند، با تعادل آنها، این انحراف منتفی می‌شود، قانون عام تعیین قیمت نقش نافذ خود را اعمال می‌کند و در همین راستا قیمت بازار و تولید بر هم منطبق می‌گردند. این حکم در مورد دستمزد نیز صائب است. با حذف رقابت دستمزد با ارزش نیروی کار تطابق پیدا می‌کند. اما در مورد بهره ماجرا این گونه نیست. در اینجا رقابت، انحراف از قانون را تعیین نمی‌کند، اساسا هیچ قانونی برای چگونگی تقسیم سود به بهره و سایر بخش‌های اضافه ارزش وجود ندارد، هر چه هست توسط رقابت تعیین می‌گردد. بعدا خواهیم دید که بهره دارای هیچ نرخ طبیعی نمی‌باشد. آنچه زیر عنوان نرخ طبیعی بهره طرح می‌شود چیزی است که فقط توسط رقابت تعیین شده است.

در مورد سرمایه بهره بر همه چیز حالت برون و نمود دارد. پیش ریز شکل انتقال ساده شیئی از مالک به وام‌ستان پیدا می‌کند، واگرد نیز به صورت انتقال مجدد پول همراه بهره به وام‌دهنده ظاهر می‌شود. در تولید سرمایه داری نرخ سود بر حسب نسبت سود با سرمایه پیش ریخته و طول دوره واگرد یا سودی که سرمایه صنعتی در مدت مشخصی به دست می‌دهد، محاسبه می‌گردد، همین محاسبه هم در مورد سرمایه بهره بر به گونه ای کاملا برونی انجام می‌گیرد. برای موعد زمانی معین بهره معینی به وام‌دهنده پرداخت می‌شود.

فصل بیست و دوم

تقسیم سود، نرخ بهره

نرخ «طبیعی» بهره

بحث اعتبار و نکات مطرح در این فصل نیازمند تشریح کامل تری هستند که در اینجا بر سر انجامش نیستیم. رقابت میان وام‌دهند و وام‌گیرنده، نوسانات کوتاه مدت ناشی از آن در بازار پول، دورپیمائی نرخ بهره طی دورپیمائی سرمایه صنعتی، همتراز شدن کم یا زیاد نرخ بهره در بازار جهانی، هیچ کدام موضوع بررسی مشروح ما در این فصل نیستند. آنچه مورد واکاوی دقیق تر است سیمای مستقل سرمایه بهره بر و استقلال یابی بهره در مقابل سود است. فرض نخست ما این است که میان بهره و کل سود یک نسبت ثابت وجود دارد. در این صورت بهره با ترقی یا تنزل سود کل دچار افزایش یا کاهش می‌شود. اگر متوسط نرخ سود 20% و نسبت بهره به سود 25% باشد، آنگاه نرخ بهره 5% است. اگر نرخ سود به 16% سقوط کند، نرخ سود هم 4% می‌گردد. اگر بهره سهم ثابتی از نرخ سود باشد، با ترقی نرخ سود عمومی، تفاوت مطلق میان سود کل و بهره نیز به همان میزان افزایش می‌یابد. این بدان معنی است که سرمایه دار

فعال سهم بالاتری از کل سود را به چنگ می آرد. به این مثال توجه کنیم. نسبت بهره به سود کل 20% است. در این صورت از سود کل 10 میلیون دلاری فقط 2 میلیون دلار بهره عاید سرمایه دار وام دهنده می شود، 8 میلیون دلار به سرمایه دار صنعتی وام گیرنده تعلق می یابد، اگر سود کل 20 میلیون دلار شود، بهره 4 میلیون و سود سرمایه دار فعال 16 میلیون دلار خواهد بود. اگر کل سود به 25 میلیون رسد، بهره 5 میلیون و سود سرمایه دار صنعتی 20 میلیون است، با ارتقاء سود کل به 30 میلیون دلار میزان بهره 6 میلیون و سود سرمایه دار فعال 24 میلیون دلار می گردد. در نرخ سودهای متفاوت، بهره مبتنی بر یک نسبت واحد می تواند با نرخهای کاملاً گوناگون بیان شود. در مثال بالا ارقام 2 - 4 - 5 - 6 میلیون بهره همگی نسبت واحدی از سودهای کل 10 - 20 - 25 - 30 میلیون دلار هستند. همه اینها در قیاس با سود کل معادل 20% هستند اما نسبت آنها به کل سرمایه که مبین نرخ بهره است به ترتیب 2%، 4% - 5% - 6% در قیاس با نرخ سودهای 10% - 20% - 25% و 30% است. در فصول پیش تصریح شده است که نرخ سود با درجه توسعه سرمایه داری رابطه معکوس دارد، این حکم در مورد نرخ بهره نیز مادام که اختلاف در نرخ بهره بیانگر اختلاف در نرخ سود باشد، کاملاً صادق است. پیوند اخیر یا قفل اختلاف نرخ بهره به اختلاف نرخ سود عمومی امری الزامی نیست اما یک چیز محرز است. میزان بهره همواره توسط میزان سود تنظیم می گردد و این نوع تنظیم در رابطه میان بهره و نرخ عمومی سود نیز صائب است. با وقوع بحران ها نیاز سرمایه داران به وام برای پرداخت دیون خود اوج می گیرد، این امر افزایش شتابناک نرخ بهره را به دنبال می آورد. بالا رفتن نرخ بهره موجب تنزل ارزش اوراق بهادار می شود. صاحبان سرمایه بهره بر با ولع تمام این اوراق را می خردند، با این هدف که در شروع دوره رونق، با فروش گرانتر این اوراق، کاهش نرخ بهره را جبران کنند.

گرایش به افت نرخ بهره در شرایط بدون نوسانات نرخ سود هم وجود دارد. علل زیر در این زمینه قابل تعمق هستند.

1 - حتی اگر همه وام ها با هدف پیش ریز به صورت سرمایه مولد دریافت شوند باز هم نرخ بهره می تواند بدون تغییر نرخ سود عمومی، دستخوش تغییر شود، زیرا هر چند سرمایه و ثروت کل جامعه رشد می کند، بخشی از جمعیت که بر پایه کار گذشتگان ثروتی اندوخته اند و با وام دادن و بهره این ثروت زندگی می کنند، رو به افزایش می گذارند. همزمان گروههایی از جوانان و سالمندان در حال کار و فعالیت نیز دست از کار می کشند و ترجیح می دهند که دارائی موجودشان را وام دهند و با بهره آن امرار معاش نمایند. هر دو جماعت بالا با گرایش قوی ارتزاق از طریق بهره، به موازات افزایش سرمایه و ثروت کل جامعه، رو به فزونی می نهند. در این میان کسانی که از ابتدا با سرمایه متوسطی شروع به کار کرده اند، آسان تر از آنانی که با سرمایه کمتر آغاز نموده اند، به دارائی یا سرمایه استقرای خود شکل مستقل می بخشند. در کشورهای قدیم و غنی بخشی از سرمایه اجتماعی که صاحبانش رغبتی به پیش ریز در حوزه تولید ندارند، در قیاس با سرمایه مولد سهم افزون تری را تشکیل می دهد.

2 - گسترش سیستم اعتباری و رشد فزاینده امکاناتی که بانکداران برای صاحبان صنایع و بازرگانان به وجود می آرند تا کل پس اندازهای نقدی موجود در جامعه را تحت اختیار خویش گیرند، پس اندازهایی که با گردائی انبوه می توانند به صورت پول - سرمایه به کار افتند. همه اینها بر روی نرخ بهره فشار وارد می سازند.

پیش تر تصریح شد که چیزی به نام «نرخ طبیعی بهره» وجود ندارد. در اینجا، در مورد بهره، تأثیر عواملی مانند تعادل میان عرضه و تقاضای معنا است. هیچ دلیلی در دست نیست که شرایط متوسط رقابت یا تعادل میان وام دهندگان و وام گیرندگان به سرمایه دار وام دهنده اجازه دهد تا نرخ بهره دلخواه خویش مثلاً 3%، 5% را اعمال نماید، یا نسبت معینی را میان بهره و سود کل، نرخ بهره و نرخ سود عمومی جاری سازد. حتی در مواردی که رقابت در این عرصه نقش تعیین کننده ایفا می کند، باز هم تعیین نرخ بهره به صورت تصادفی انجام می گیرد. عادت، رسوم و نوع اینها همسان

رقابت در تعیین نرخ متوسط بهره دخالت می کنند اما فقط در این حد که نرخ مذکور نه صرفاً در نقش نرخ میانگین بلکه به منزله یک مقدار واقعی وجود داشته باشد. چرا نرخ میانگین بهره را نمی توان از قوانین عمومی انتزاع کرد؟ پاسخ را باید در ماهیت بهره جستجو نمود. بهره فقط جزئی از سود متوسط است. سرمایه ای واحد با یک عمل واحد دو شکل بروز متفاوت پیدا می کند، به منزله سرمایه استقراری در دست وام دهنده و به عنوان سرمایه صنعتی یا بازرگانی در دست سرمایه دار فعال ابراز وجود می کند، این سرمایه نه دو بار که فقط یک بار، ارزش افزا می شود و سود به بار می آرد. استقراری بودنش در روند تولید و سودآفرینی حائز هیچ نقشی نیست. اینکه دو سرمایه دار وام دهنده و فعال سود حاصل از استثمار نیروی کار را چگونه میان خود تقسیم کنند، موضوعی نیست که بتوان مبنای محاسباتی معینی برایش وضع کرد.

در مورد تقسیم ارزش های آفریده جدید به دستمزد و اضافه ارزش دو عامل کاملاً مختلف و متضاد ایفای نقش می کنند، کارگر و سرمایه دار با هم می جنگند و آرایش قوای موجود طرفین، ملاک موقت تقسیم ارزش ها، در شرائط معین و لحظه معین را خلق و تعیین می نماید. این حکم در مورد چگونگی تقسیم اضافه ارزش ها به سود سرمایه دار فعال و بهره زمین هم صدق می کند، اما در رابطه با توزیع ارزش اضافی به سود سرمایه دار فعال و بهره سرمایه استقراری صائب نیست. موضوعی که بعداً توضیح داده خواهد شد. حاصل بحث اینکه هیچ «نرخ طبیعی بهره» وجود ندارد. رابطه میان نرخ بهره و نرخ سود شبیه رابطه ارزش بازار یک کالا با ارزش آن است. تا جایی که نرخ بهره وابسته به نرخ سود است، این وابستگی همواره مربوط به نرخ سود عمومی و نه نرخ سود رشته های جداگانه تولید است. همچنین این وابستگی هیچ تبعیتی از سود فوق العاده این یا آن تک سرمایه دار در یک محیط ویژه کسب و کار ندارد. بر این مبنا نرخ سود عمومی در حکم یک عامل معین، به منزله یک واقعیت تجربی در تعیین نرخ متوسط بهره دخیل می شود، اما نرخ اخیر هیچ گاه بیان محقق نرخ سود عمومی نیست.

نرخ بهره در هر کشور برای دوره طولانی مقدار ثابتی به نظر می آید. چرا؟ زیرا با آنکه نرخ سود خاص حوزه های مختلف مدام در حال تغییرند، اما تغییرات جاری این نرخ ها در محیط های متفاوت همدیگر را جبران و خنثی می کنند. نرخ سود عمومی معمولاً با فاصله زمانی طولانی دچار تغییر می شود، در طول این فاصله از یک ثبات نسبی برخوردار است و همین ثبات نسبی است که در خصلت کم یا بیش ثابت نرخ متوسط بهره ظاهر می گردد. در بازار پول تمامی سرمایه های استقراری به مثابه توده ای واحد در مقابل سرمایه فعال قرار می گیرد. از همین روی نسبت عرضه سرمایه استقراری در سو و تقاضا برای آن در سوی دیگر وضع بازار بهره را مشخص می سازد. هر چه تکامل سیستم اعتباری و گردانی پول - سرمایه همپیوند با آن بیشتر شود، هر چه سرمایه وام پذیر خصلت عمومی نیرومندتر یابد، هر چه توان ورود یکجا و همزمان این سرمایه در بازار بیشتر شود، شاخص ظهور انبوه و عظیم سرمایه استقراری در مقابل سرمایه فعال و تعیین وضع بازار بهره توسط عرضه و تقاضای این سرمایه نیز گسترده تر و بارزتر می شود. آنچه اینجا به این گونه رخ می دهد عکس چیزی است که در مورد نرخ سود متوسط محقق است. نرخ سود عمومی به صورت یک گرایش، یک حرکت همتراز کننده نرخ سودهای ویژه حوزه های متفاوت وجود دارد و عمل می کند. رقابت میان سرمایه داران یا همان حرکت همتراز کننده، این گونه خود را اعمال می کند که سرمایه را تدریجاً از محیط های دارای دوره های طولانی سود پائین بیرون می کشد و به حوزه های با سود بالاتر منتقل می نماید. در همین راستا سرمایه های الحاقی را نیز به تدریج میان این حوزه ها توزیع می کند. این یک تغییر تدریجی ورود و خروج مستمر سرمایه از عرصه های مختلف است و در آن هیچ گاه شاهد ظهور انبوه و همزمان سرمایه، آن گونه که در مورد سرمایه بهره بر رخ می دهد نمی باشیم.

سرمایه بهره‌بر، با اینکه مقوله‌ای مطلقاً متفاوت با کالا است، به صورت کالای ویژه‌ای در می‌آید که بهره‌نقش قیمت آن را بازی می‌کند. نرخ بازار بهره با آنکه مدام در نوسان است، پیوسته و در هر لحظه همسان قیمت بازار کالا ثابت و یک شکل نمایان می‌گردد. مالکان پول - سرمایه، این کالا را عرضه می‌کنند. سرمایه‌داران فعال تقاضا برایش پدید می‌آورد و می‌خرند. چنین چیزی در مورد همترازی نرخ سود عمومی صادق نیست. در آنجا هرگاه قیمت بازار کالاها یکی محیط معین تولید بالاتر یا پائین‌تر از قیمت تولید شود، کار همترازی قیمت‌ها توسط توسعه یا کاهش پیش‌ریز سرمایه در آن حوزه انجام می‌گیرد. سرمایه‌های زیادی به آن عرصه هجوم می‌برند یا از آن خارج می‌گردند. با همترازی قیمت متوسط بازار کالاها و قیمت تولید، انحرافات نرخ سودهای خاص حوزه‌های متفاوت با نرخ سود عمومی رفع و اصلاح می‌شود. هیچ‌گاه سرمایه‌صنعتی یا بازرگانی، متمرکز و انبوه در مقابل یک خریدار به شکل کالا ظاهر نمی‌گردند، چیزی که در مورد سرمایه‌بهره‌بر اتفاق می‌افتد. نرخ سود همان‌گونه که پیش‌تر در همین مجلد تشریح شده است با چند مؤلفه مشخص سر و کار دارد. اضافه ارزش تولید شده توسط سرمایه‌کل، نسبت این اضافه ارزش به کل سرمایه، رقابت میان سرمایه‌ها اهم این عوامل هستند. نقش رقابت نیز مشخص است، توزیع اضافه ارزش‌ها میان سرمایه‌های پیش‌ریز شده در عرصه‌ها و رشته‌های مختلف به‌گونه‌ای که هر تک سرمایه یا هر بنگاه سرمایه‌داری به نسبت میزان سرمایه‌اش سهم خود از اضافه ارزش کل را به‌چنگ آرد. همه این‌ها گواہ آنست که فرایند تشکیل نرخ سود عمومی شباهتی با پروسه پیدایش نرخ متوسط بهره ندارد. در مورد اخیر فقط رابطه میان عرضه و تقاضا است که تکلیف همه چیز را تعیین می‌کند. وام‌دهندگان و وام‌گیرندگان در بازار پول در مقابل هم قرار می‌گیرند، کالائی در شکل پول و فقط با همین شکل قرار است داد و ستد شود، پولی که سرمایه‌است و سرمایه‌ای که فقط شکل پول دارد. رقابت عرصه‌های مختلف اصلاً وجود ندارد. کل محیط‌های تولید با هم به‌مثابه وام‌گیر در یک صف قرار دارند و پول - سرمایه در مقابل همه آنها وضعی احراز کرده که نوع و شیوه کاربرد برایش بی‌تفاوت است. سرمایه‌صنعتی با رقابت و چرخش میان عرصه‌های مختلف انباشت، هیأت سرمایه‌کل طبقه سرمایه‌دار را احراز می‌کند، در مورد سرمایه‌بهره‌بر، همه چیز در عرضه و تقاضای سرمایه‌خلاصه می‌گردد. این سرمایه‌نیز در بازار پول با چهره یک عنصر مشترک ظاهر می‌شود، اما عنصری که نسبت به شکل کاربرد خود بی‌تفاوت است، میان محیط‌های مختلف، بین طبقه سرمایه‌دار، بر پایه احتیاج هر محیط و هر سرمایه‌دار خود را عرضه و توزیع می‌کند، با پیشرفت صنعت بزرگ، پول - سرمایه به‌گاه ظهور در بازار، حالت تعلق خود به یک سرمایه‌دار را کنار می‌نهد و در هیأت یک مجموعه متراکم سازمان یافته ابراز وجود می‌کند. مجموعه‌ای که تحت نظارت بانکداران نماینده سرمایه اجتماعی قرار دارد. چیزی که حکایت از قرار گرفتن کل طبقه در برابر سرمایه‌وام‌پذیر دارد. به همان سیاق که سرمایه‌استقراضی نیز به صورت یک کل خود را در مقابل طبقه ظاهر می‌سازد.

نرخ بهره همواره به منزله نرخ عمومی بهره، به‌مثابه مقداری پول با کمیت معین معرفی می‌شود. عکس آن در مورد نرخ سود صادق است. این نرخ حتی در درون یک محیط واحد پیش‌ریز، با قیمت بازار یکسان کالا، اما دارای شرائط مختلف تولید برای کالای واحد، می‌تواند مختلف باشد. دلیلش نیز این است که نرخ سود برای تک سرمایه‌دار توسط قیمت بازار کالا تعیین نمی‌شود، بلکه در تفاوت میان قیمت تمام‌شده با قیمت بازار است که تعیین می‌گردد.

ناصر پایدار

شهریور 1401